

بنام خداوند بخشنده مهربان

با توکل به خداوند انشاءالله

پاسخ احمد علی مسعود انصاری در رابطه به مطالب بیان شده درباره احمد علی مسعود انصاری از جانب شهبانو فرح پهلوی در بر نامه از تهران تا قاهره

نامتعارف بود. آن را با مادر شما مطرح کردم که با درایت خود چاره ای بیاندیشد. پسر عموهای شما کامران و یحیی دیبا مستقیم با خود شما مطرح کردند. از آن به بعد به من میفرمودید حالا جاسوسی مامان را میکنی؟ بعد از آن با اینکه رابطه نزدیک ما وجود داشت ولیکن کمرنگ تر شد. در طول این زمان تنها سه بار میان ما برخوردار پیش آمد. اول وقتی که حدود چهار سال از سن من میگذشت شما بمن گفتید پدر سوخته، من در جواب گفتم خودتی و چون پدر شما فوت کرده بود شما گریه کردید و من هم کتک مفصلی خوردم. مورد بعد شاید دو سال قبل از انقلاب بود با هم تنها روی ساحل در نوشهر قدم میزدیم. بشما پیشنهاد کردم که شما که تعداد زیادی شورا‌های مشورتی تشکیل میدهید یک شورا نیز تشکیل بدهید که مطالعه کنند که چرا همه از نخست وزیر به پایین ناراضی هستند که بشما خیلی برخورد و عصبانی شدید و پیاده روی را ترک کردید. بار سوم اعتراض من به عملی بود که شاید در آخرین جشن هنر شیراز اتفاق افتاد. در وسط ماه رمضان در وسط بازار زن و مردی در زیر پوشش هنر با هم کاری را کرده بودند که از دیدم من اصلا درست نبود. وقتی بشما اعتراض کردم برای اولین بار در زندگی بسر من داد زدید ومن و امثال من را عقب افتاده و امل خواندید.

✽ در سال های اخر سلطنت، دور شما و همسر تان را افرادی (از نظر سیاسی) احاطه کرده بودند که من در اینجا ایشان را انقلابیون درباری می نامم. این گروه اکثرا و اصولا همسر شما را دیکتاتور و فاسد میشناختند و شما را محبوب و همسر شما را منفور محسوب میکردند. و از طریق شما قصد راه یافتن بمقاصد سیاسی خود را داشتند. این گروه اکثرآ بی دین و چپی بودند و عده ای از ایشان حتی بخداوند ایمان نداشتند و در برخورد های شدیدی که در مورد خداوند بین من و ایشان ایجاد میشد بشکر خداوند خود شما طرف مرا میگرفتید و به ایشان گوشزد میکردید که کوتاه بیایند زیرا شما نیز از صحبت‌های ایشان در مورد خداوند خوشنود نیستید. نقش شما و گروه شما در امور سیاسی تا زمان مرگ آقای علم بسیار کمرنگ بود بعد از فوت ایشان شما، گروه شما نقش پرنگتری را بر روی همسر تان در امور سیاسی پیدا کردید که نتیجه آن تسجیل سقوط نظام شاهنشاهی بود. لازم بتوضیح است که این گروه مذهبیون را آدم حساب نمیکردند و مذهبیون در معادلات سیاسی ایشان نقشی نداشتند. علاوه برنزدیکی به شما و همسر شما که در همین پاسخ به آن اشاره خواهم کرد، و در مورد شما به اختصار آن را شرح دادم، من به لطف خداوند در طول انقلاب رابط میان شما و همسر شما با آیت الله شریعتمداری بودم که این رابطه باعث شد تا بیشتر در جریان اتفاقات در سالی که به سقوط نظام شاهنشاهی انجامید قرار بگیرم. اینک برای بهتر روشن شدن نقش شما که نقش مهمی در تسهیل سقوط نظام شاهنشاهی بود، و کارهایی که شما به نظر من تحت تأثیر گروه خود انجام دادید به چند مورد زیر اشاره میکنم.

✽ تیمسار امجدی و تیمسار اویسی برای من تعریف کردند که که ارتش با همکاری ساواک تعیین کرده بودند که افرادی که تظاهرات را شکل داده و مدیریت میکنند در حدود ۱۰۰۰ نفر هستند. همه آنها شناسایی شده و اطلاعات ایشان نیز موجود

مرحومان جواد دریاییگی و فاطمه دریاییگی بزرگ شدم . مادر بزرگ من و مادر شما خانم فریده دیبا بسیار با هم نزدیک بودند و چون پدر شما برحمت ایزدی پیوسته بود شما با خانواده مادری نزدیکتر بودید و در نتیجه من نیز بشما نزدیکتر شدم و مادر شما داشتیم این وجه مشترک ما را بسیار بیكدیگر نزدیکتر کرده بود. ✽ شهبانو گفته اند که من همیشه میگویم که در راه خدا کار میکنم. این گفته ایشان بشکر خداوند حقیقت دارد. هدف من در زندگی اینست که از مهربان در گاه خداوند باشم. تنها ارباب من خداوند است و مگر خداوند وفاداری بهیچ وجودی ندارم . هر کس قدمی در راه خدا بردارد با توکل خداوند در ان عمل با او هستم و اگر در جهت عکس آن عمل کند با توکل بخداوند با او در ان عمل مبارزه میکنم. تنها رضایت خداوند برای من مهم است. که عدالت و درستی در قلب ان قرار دارد.تنها نسبت بخداوند مسئولم و تنها بفرمان خداوند هستم. هدف من گسترش خوبی و نابودی بدیست. تا آنجایی که در راه رضایت خداوند قدم برداشتید همراه شما بودم و آنجا که چنین نکردید جلو شما ایستادم. تنها نمک و نمکدان برای من نمک و نمکدان خداوند است، زیرا جز خداوند روزی دهنده و فراهم کننده ای نداریم و خداوند از ما مبارزه در راه حق و علیه ظلم را خواستار است و اگر غیر از این کنیم نمک خورده و نمکدان شکسته ایم.

✽ میفرمایند “منهم یک مقدار بهش اطمینان کردم.” برای بهتر فهمیدن این گفته لازم است به رابطه ای که میان من ایشان در طول تاریخ زندگی ما وجود داشته اشاره ای بکنم. از زمانی که میتوانم به یاد داشته باشم من از ایشان خاطره دارم. همانطوری که عرض کردم مادر ایشان بخواهر خود یعنی مادر بزرگ من بسیار نزدیک بود و من نیز پیش مادر بزرگم بزرگ شدم و مادر ایشان نقش مادری بر من داشت و ما با هم بزرگ شدیم . البته ایشان ۱۰ سال از من بزرگتر است. من دوازده سال داشتم که فرح خانم با شاه ازدواج کرد. از سن پانزده سالگی و یا زودتر پای من به در بار باز شدو خداوند مهر مرا در دل شاه و شهبانو قرار داد. بعد از پایان تحصیل و شروع بکار من با توکل بخداوند و بشکر خداوند با شهبانو فرح کار های خیر فراوانی را با هم انجام دادیم. از جمله زندانیان بیگناه فراوانی را از زندان آزاد کردیم. هر جا متوجه بیعدالتی میشدم و دخالت فرح خانم و یا همسر ایشان را لازم میدیدم با ایشان مطرح میکردم و معمولآ بشکر خداوند جواب و همکاری لازم را دریافت میکردم. در طول مدت این سالها در تنها موردی که موفقیت حاصل نشد خارج شدن آقای عبدالله موحد از لیست ممنوع الخروجی بود که بدلاتلی بسیار غیر عادلانه ایشان را ممنوع الخروج کرده بودند. من با فرح خانم مطرح کردم و هر دو بسیار کوشش کردیم ولیکن موفق نشدیم. نزدیکی من به شما تا آن زمان به حدی بود که تیمسار محمد امین بیگلری فرمانده گارد جاویدان روزی در جزیره کیش بمن اظهار کرد که: “شما و آقای جوادی پای ثابت علیاحضرت هستید“ که من آن را به شما ابراز کردم در بازگشت از کیش از همان سفر در هواپیما شما از من خواستید که از بلند گوی هواپیما فرماندهی گارد جاویدان را به تیمسار عبد العلی بدره ای تبریک بگویم. در همان زمان که چند سال قبل از انقلاب است متوجه از تباطی شدم که از دیدم من

✽” هر آنچه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش یکتا خدای مقتدر و حکیم مشغولند.(۱) آن خدایی که آسمانها و زمین همه ملک اوست و او خلق را زنده میگرداند و باز میمیراند و اوست که بر همه چیز تواناست(۲) اول و آخر هستی و پیدا و پنهان و جود همه اوست و به همه امور عالم داناست(۳) اوست خدایی که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید و آنگاه بتدبیر عرش پرداخت و او هر چه در زمین فرورود هر چه بر آید و آنچه از آسمانها نازل شود و آنچه بالا رود همه را میداند و هر کجا باشید او با شماست و بهر چه کنید بخوبی اگاه است(۴) آسمانها و زمین همه ملک اوست و رجوع تمام امور عالم بسوی اوست(۵) شب را در روز نهد کند و روز را در خیمه سیاه شب پنهان سازد و به اسرار دل‌های حق هم او اگاه است(۶) “. (سوره مبار که حدید آیات ۱ تا ۶)
✽ “بگو بارالها مرا بقدم صدق داخل و با قدم صدق خارج کن و از جانب خود بصیرت و حجت روشنی که دائمآ یار و مدد کار باشد عطا فرما“ (سوره مبار که اسر ایه ۸۰)

✽ “ای محمد (ص) بندگانم را بگو که همیشه سخن بهتر بر زبان آورید شیطان چه بسا میان شما دشمنی و فساد بر میانگیزد زیرا دشمنی او با آدمیان واضح و اشکار است“ (سوره مبار که اسرا ایه ۵۳).

شهبانو فرح در برنامه از تهران تا قاهره این مطالب را در مورد من بیان فرمودند:

”کسی که خودش خیلی فامیل من بود و نزدیک شاهزاده رضا کرده بود و خودش همیشه میگه که من در راه خدا دارم کار میکنم و چقدر هم در آن موقع سعی میکرد نزدیک کند خودش را به اعلیحضرت و مبارزه کند با آن چیزی که در ایران میگردد، یک کلاهبرداری عجیبی از شاهزاده رضا کرد و یا پول ها را از دست داد و متاسفانه همین کار را با علیرضا کرد و یک مقدار منهم بیخود بهش اطمینان کردم و بعد همه اینها را از بین برد و در دادگاه امریکا هم محکوم شد.“

از دید، اگاهی، و تجربه من، بعضی از بیانات ذکر شده صحیح و بعضی از حقیقت بدور است. در این پاسخ با توکل به پروردگار آنچه را بر اساس دید، اگاهی، و تجارب خود آن را حقیقت میدانم بیان میکنم تا قدمی در جهت غلبه روشنایی بر تاریکی بردارم. شهبانو همیشه میفرمایند که نور بر تاریکی پیروز میشود. من با ایشان هم عقیده هستم و یقین دارم که به لطف خداوند حق همیشه بر باطل پیروز خواهد شد.

✽ میفرمایند که من فامیل ایشان هستم. این ادعا درست است . من نوه خاله بزرگ ایشان، مرحوم خانم فاطمه دریاییگی هستم. پدر و مادر من مرحومان محمد علی مسعود انصاری و مریم دریاییگی بودند. من بشکر خداوند پیش پدر مادر مادری خود،

است. طرحی تهیه میکنند و بصورت بسیار محرمانه با شاه تماس تلفنی میکنند که این هزار نفر دستگیر شده و به جزیره قشم برده شوند تا جو آرام شود. شاه نیز موافقت میکند . یک ربع بعد شما زنگ میزنید و دستور میدهید که هیچگاه از اینکار هانکنید و این طرح را خنثی میکنید.

زمانیکه تصمیم به تشکیل دولت نظامی گرفته میشود. همسر شما به آقای محمود الیاسی میگوید که تیمسار غلامعلی اویسی برای گرفتن فرمان نخست وزیری فرادی آن روز به کاخ بیاید. آن طوریکه که شنیدم شما مخالفت میکنید که شاه میخواهد یک جلاد را به نخست وزیر ی بگمارد و نظر شاه را عوض میکنید. و تیمسار از هاری به این سمت انتخاب میشود.

✽ بر اساس آنچه همسر شما و آقای معینیان در مورد نطق صدای انقلاب شما را شنیدم برای من شرح دادند این نطق را در صبح روزی که ایراد شد، آقایان رضا قطبی و سید حسین نصر به کاخ پیش شما می آورند. هر چه شاه خواستار دیدار این نطق میشود متن نطق در اختیار او قرار نمیگردد. درست قبل از ایراد و ضبط، نطق را در اختیار ایشان میگذارند. ایشان آن را میخواند و بعد متوجه میشود چه اشتباه بزرگی کرده است. بارها ایشان در جلوی من با شما دعوا کرد و گفت که ایراد آن نطق بزرگترین اشتباه تاریخی و سیاسی من بود و چرا اینکار را با من کردید.

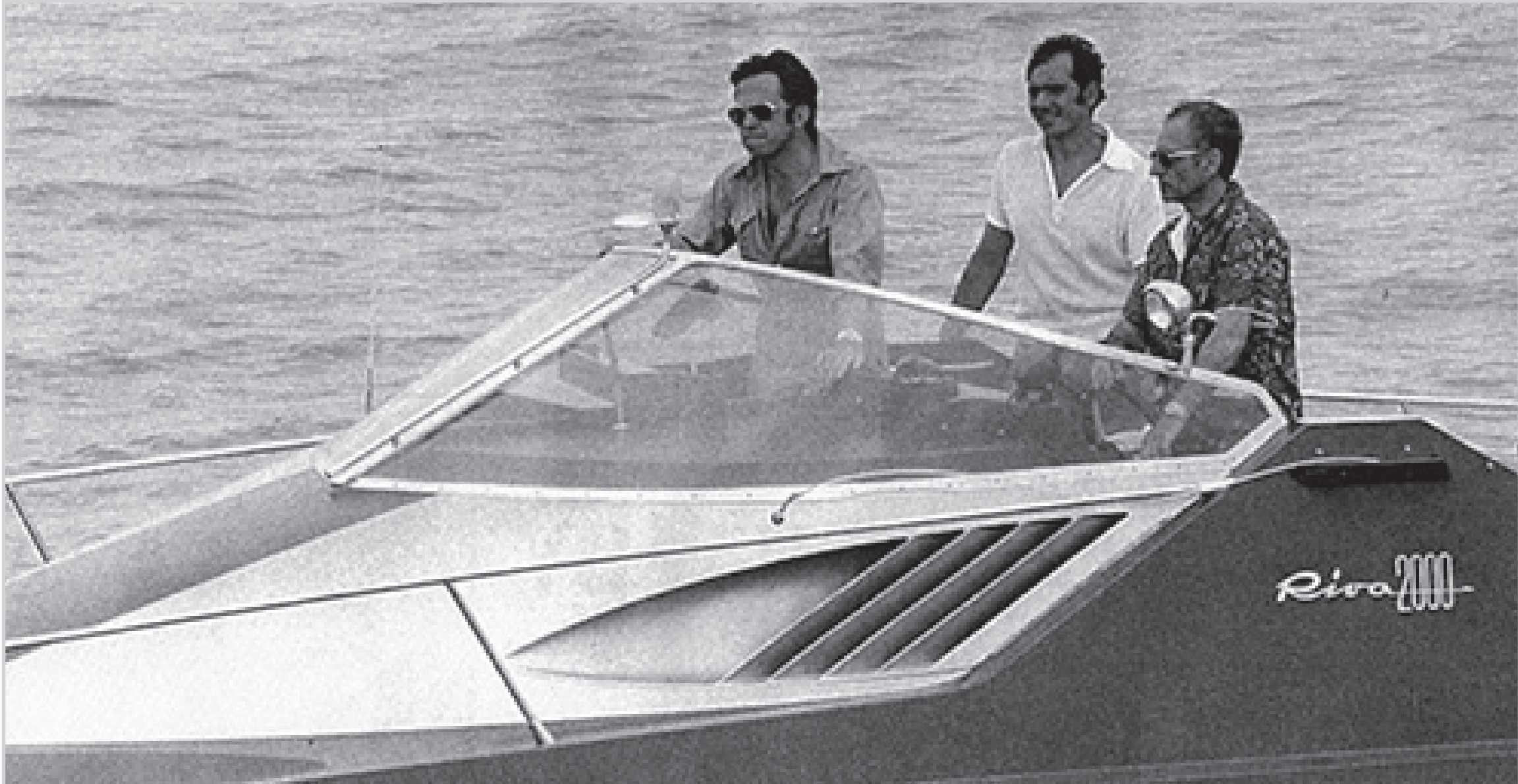
✽ بعد از رفتن شما از ایران و قبل از سقوط نظام شاهنشاهی در مراکش شاه متوجه میشود که از ایران – ارتش یا دولت – با او تماس تلفنی گرفته نمیشود. از آقای محمود الیاسی در این مورد جوپا میشود. آقای محمود الیاسی از تلفنخانه کاخ در مراکش جوپا میشود. به او میگویند که تماس های متعددی گرفته میشود ولیکن شما دستور داده اید تلفنی به ایشان وصل نشود. زمانیکه شاه با ملک حسن دوم به کاخ بر میگردند . آقای الیاسی از شاه میخواهد تا با او به تلفنخانه رفته و تلفنچی های کاخ دستور شما به ایشان را مستقیما به شاه اظهار میکنند.

✽ ایت الله شریعتمداری مطالب بسیاری را در زمانی که با ایشان در تماس بودم فرمودند که من به یکی از آن موارد در اینجا اشاره میکنم. ایشان بمن گفتند به اعلیحضرت بفرمایید ما گفتیم آزادی ولیکن این هرج و مرج است، ایشان وظیفه دارد جلوی آن را بگیرد. البته تاکید ایشان همیشه بر آن بود که کسی کشته نشود. وقتیکه در کتابخانه شما در کاخ نیاوران این گفته آیت الله را بیان کردم دوست شما آقای فریدون جوادی که از مشاوران بسیار موثر شما در آن زمان بود به من گفت این حرفها معنی ندارد و مردم به خون شما تشنه هستند . به ایشان گفتم پس تشتی بیاورید و کاردی در اختیارشان بگذارید تا سر ما ببرند. کار های شما و مشاوران شما سر بسیاری از باران همسر تان را به باد داد.

✽ شاه به قدری با عملکرد گروهی که مشاورین سیاسی شما بودند ناراحت بود که وقتی در قاهره شما چند بار در حضور من به ایشان گفتید رضا سلام رسانده و ایشان جوابی نداد در آخرین باری که این سلام رساندن را تکرار کردید؛ ایشان گفت گه خورد و من استفاده از چنین واژه هایی را هرگز از زبان شاه نشنیده بودم. ✽ تمام افسران گارد و درباریانی که من با ایشان در تماس بودم شما را یکی از عوامل بسیار موثر در سقوط نظام شاهنشاهی میشناختند و فرزند شما رضا در طول مدتی که من با او بودم این



|خانم فریده دیبا. انصاری آقای غروی در مکه|



وکلای خود هم که در وصیتنامه شما آمده است، من تا چند سال از آن دستور بی اطلاع بودم. در مورد درخواست شما برای اداره قسمتی از اموالتان نیز، این شما بودید که از من خواستید این کار را بکنم، در حالی که تا چند روز قبل از آن، ما در دعوا بودیم. * در مورد رابطه من با همسر شما که میفرمایید من سعی میکردم خود را به ایشان نزدیک کنم، جواب من به اینست که من از سن پانزده سالگی به ایشان نزدیک بودم. به شرح چند خاطره در این مورد میپردازم:

* خاطره اولی را که بخاطر دارم زمانی است که من ۱۵ سال از سنم میگذشت. بشکر خداوند در تابستان آن سال مهمان شما و همسر شما در نوشهر بودم. من و ایشان در قایق بودیم. متوجه شدم تعدادی از مهمانهای دیگر در آب مشغول شنا هستند و چون از ساحل دور شده اند خسته به نظر میایند. یکی از دوستان نزدیک من در آن زمان نیز در جمع آن گروه بود. همسر شما را متقاعد کردم که بخاطر خستگی دوستم آن جمع را سوار کنیم. ایشان قبول کرد و به طرف شناگران خسته رفته ایشان را سوار کردیم. قایق سنگین شد گفتند که یک نفر باید از قایق پیاده شود. دوستی که بخاطر او من شاه را به سوار کردن همه راضی کرده بودم فوراً پیشنهاد کرد مرا پیاده کند. شاه که فرمان قایق را در دست داشت و رویش بطرف جلو و پشتش به ما بود روی خود را برگرداند و نگاهی بمن کرد که خیلی گفته ها در آن نگاه بود که تا به امروز فراموش نمیکنم.

در طول سال های تحصیل تابستان ها بشکر خداوند و لطف خود شما هر گاه در ایران بودم همراه شما در تعطیلات تابستانی شما در نوشهر بودم. در آن زمان من بار بازی فوتبال دستی همسر شما بودم و در زمانی که در امریکا درس میخواندم، هر زمان همسر شما به امریکا میامد مرا بصورت خصوصی میدید و جویای حالم میشد.

* زمانی که قصد از دواج داشتم و پدرم با از دواج من به خاطر چینی بودن همسر من، و اینکه ممکن است به او تهمت کمونیست بودن بزنند مخالفت میکرد، به گفته مرحوم مادرم که مهمان شما در سنت مورس بود همسر شما به مادرم میگوید برو به انصاری (پدر) بگو من با از دواج احمد موافق هستم و یک بچه خوب در قایل داریم او را خراب نکنید. شما به همسر تان میگویید که شما که در این حد آزادی خواه هستید چرا به دختر خود اینگونه سخت میگیرید، که شاه میگوید اگر احمد نیز دست یک دختر خراب را گرفته بود من مخالفت میکردم، ولیکن این دختر تحصیل کرده است. که بشکر خداوند و تشکر از همسر شما، از دواج ما با موافقت پدرم انجام شد.

* بعد از اتمام تحصیل و شروع به کار من بشکر خداوند هفته ای چند بار شما و همسر شما را میدیدم و ارتباط نزدیک میان من و شما و ایشان وجود داشت. در نوشهر و یا کیش شبها با ایشان قدم میزدیم و در مورد بسیاری از مسائل صحبت میکردیم که نمونه ای از آن مباحث مسائل دینی اقتصادی و دانشگاهی بود. بیاد دارم وقتی که ایشان مرا به پادشاه یونان و یا ملک حسین معرفی کرد گفت این احمد است که من خودم او را بزرگ کرده ام.

* ایشان در خیلی موارد که از طرف دوستان شما به من حمله میشد طرف مرا میگرفت. زمانی که به ایشان گزارش دادند که

نیست؟

* بار دیگر زمانی بود که شما خواستار تماس با سعودی ها بودید. چون همسر شما و سعودی ها مرا به عنوان رابط خود انتخاب کرده بودند. شما با آقای جعفر راند تماس گرفتید و از ایشان خواستید که به سعودی ها بگویند که من انسان ناقابل و عقب افتاده ای هستم و شخص دیگری باید میان سعودی ها و شما در نظر گرفته شود. از اینکه بخواهید شخص دیگری را رابط قرار دهید من گلايه ای نداشتم ولیکن اینکه مرا خراب کنید، قلب مرا شکست.

* یکبار نیز من برای دیدار مادر شما و شما برای چند روزی به قاهره آمدم و با این که اختلافات فاحشی میان ما وجود داشت ولیکن رفتار ما با هم دوستانه بود.

* حدود یک سال بعد از فوت همسر تان، فرزند شما به من زنگ زد و از من برای همکاری دعوت کرد و گفت بیا مرا از دست مادرم نجات بده. در این مورد به صورت مفصل تر در زمانی که در مورد پسر شما خواهم نوشت شرح خواهم داد. من و ایشان خلاف میل شما از قاهره به مراکش رفتیم و بعد از آن روابط ما کاملاً به دشمنی تبدیل شد و جنگ میان من و شما مغلوبه شد. رابطه خصمانه ما تا زمان از دواج فرزند شما ادامه پیدا کرد. بعد از آن ما با هم آشتی کردیم و شما از من خواستید که قسمتی از اموال شما را اداره کنم. که من آن را در بانک فرزند شما گذاشتم. بعد از آن دعوی میان فرزند شما و من پیش آمد که شما طرف ایشان را گرفتید. حال می فرمایید شما بیخود بمن اعتماد فرمودید، این نظر شماست ولیکن من هیچگاه از شما نخواستم که بمن اعتماد کنید و یا اموال خود را در اختیار من قرار دهید. اگر چه من هیچ وقت از اعتماد شما استفاده شخصی یا سوء استفاده نکردم که در نزد وجدان یا خداوند شرمنده باشم. در مورد دستور شما به

شعر را بر روی کیف خود چسبانده بود:

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید
گفتاز که نالیم که از ماست که بر ماست

* دلالت نفوذ بسیار زیاد شما در سالهای آخر سلطنت بر روی امور سیاسی راه من فوت آقای علم، بیماری شاه و غرور وی قبل از عید فطر سال ۵۷ که بالغ بر ۱۰۰ هزار نفر در تهران مرگ بر شاه گفتند و باختن روحیه ایشان بعد از آن روز بود. بعد از اینکه ایشان روحیه خود را باخت نفوذ شما و یاران انقلابی شما در امور سیاسی ایران چندین برابر شد.

* روابط من با شما، با اینکه من با رابطه نامتعارف شما، عقاید و رفتار سیاسی شما، و گروه سیاسی شما مخالف بودم، و با اینکه به نسبت قبل کمتر شده بود، ولیکن میتوان گفت که هنوز رابطه ای نزدیک بود.

* در هر صورت نظام شاهنشاهی سقوط کرد و من شما را در مراکش دیدم. من در اینجا به اختصاص از دیدارها و تجربه ما در ملاقات های خود با شما و اطرافیان شما در مراکش و در تبعید میگذرم. قسمتی از آن در کتاب من و خاندان پهلوی آمده است. قسمتی را انشاء الهف در همین نوشته در زمانی که در رابطه خود با همسر شما میپردازم خواهم نگاشت و با توکل و لطف خداوند به صورت بسیار مفصل در این باره در کتاب بعدی خود خواهم نوشت.

* در مراکش شب قبل از حرکت خود به باهاما شما نشانی من در امریکا و مشخصات قانونی مرا گرفتید. چند سال بعد در زمان همکاری من با پسر شما، یکی از وصیتنامه های همسر شما در اختیار من قرار گرفت که در آن وصیتنامه گفته شده که اگر اتفاقی برای شما افتاد سهم شما از ارث همسر تان زیر نظر من خرج و یا تقسیم گردد. ترجمه متن وصیت نامه شاه در این مورد به شرح زیر است:

” در ضمن ۲۰ درصد از سهام مربوط به همسر تان باید به صورت جداگانه نگهداری شود. و در زمان مقتضی با نظر احمد علی مسعود انصاری و برابر دستورات لازم که برای توزیع این دارایی در بین اقوام و دوستان همسر تان داده شده تقسیم گردد.“ * در زمانی که در مراکش بودیم شما سه میلیون دلار هزینه کردید تا آقایان رضا قطبی و فریدون جواد را که ارکان اصلی انقلابیون درباری محسوب شده و هیچ مورد علاقه همسر شما نبودند، را از ایران خارج کنید و چند بار همسر شما در جلو خود من عدم رضایت خود از این عمل شما ابراز نمود زیرا رقم پرداخت شده رقم معقولی نبود.

* در باهاما و مکزیک شما را تنها نگذاشتم. در مکزیک زمانی که از ملاقات خود (به نمایندگی از طرف همسر شما) با دکتر شاهپور بختیار از پاریس برگشته بودم، شما بمن گفتید که آقای بختیار با شما تلفنی تماس گرفته و به شما گفته که ایشان فکر نمیکرده افرادی مثل من در دربار باشند. و کف دست خود را به من نشان دادید و گفتید زیرا تو مانند این کف دست صاف هستی. در زمانی که در نیویورک بودید شما را دیدم و پیام شاه را که شما دیگر نباید در سیاست دخالت کنید بشما دادم. به من گفتید آنقدر به شما در مورد دخالتهایتان در امور سیاسی فحش میدهند که خود شما خواستار دخالت بیش از این در امور سیاسی نیستید. بخاطر فوت پدرم در پاناما با شما نبودم با اینکه شما از من خواستید که



[شاه شهزاد قطبی، ابادی، انصاری و همسر در نوشهر]

شاه نبودند میخواستند تا وصیتنامه ای از طرف شاه تهیه کنند که آن را بعنوان وصیتنامه شاه میخوانید و من نیز از پیش شما چون با اکثر دوستان شما که اکثر آبی دین و چپی بوده و خود نقش اساسی در تسریع سقوط نظام شاهنشاهی داشتند و من چه از نظر اعتقادات دینی و چه از عقاید سیاسی با ایشان مخالف بودم و با توجه به اینکه روز بعد از فوت شاه دربار شما در قاهره به تسخیر ایشان در آمد، از قاهره رفتم. لازم به توضیح است که تمام هزینه های آمد و رفت و امور سیاسی را در طول مدت ذکر شده از جیب خود پرداخت کردم. و قرآنی نه از شما و نه از همسر شما برای انجام کار های انجام شده دریافت نکردم. البته انتظاری هم نداشتم. خود شما میفرمایید در آن زمان کسی جرأت آمدن پیش شما را نداشت. من آمدم و با شما همه جادون هیچ چشمداشتی همراه بودم. شما در جواب چه کرده و میکنید؟ پس من به شکر خداوند به شاه نزدیک بودم خود را نزدیک نکردم. آیا خود شما به کرات وقتی که من و شاه با هم شوخی میکردیم بهر دو ما اصرار نمیکردید که تو را بخدا انقدر با هم شوخی نکنید؟

* حال می پردازم به فرزند شما. شما می فرمایید که من خود را به پسر شما نزدیک کردم. این نیز از حقیقت به دور است. حدود یکسال بعد از فوت همسر شما، فرزند شما به من زنگ زد. من از زمان فوت پدر ایشان با فرزند شما هیچ تماسی نداشتم. ایشان بمن گفت احمد بیا و مرا از دست مادرم نجات بده. من قبول کردم که به قاهره رفته با ایشان صحبت کنم. چون رفتن من کمی طول کشید ایشان چند بار زنگ زد و بار آخر با من عصبانی شد که چرا نمیروم. آخر به ایشان گفتم برای سال فوت پدر ایشان به قاهره خواهم آمد و انشاء الهی در آن زمان با هم صحبت میکنیم. وقتیکه من و ایشان در کاخ قبه خلوت کردیم من به ایشان گفتم که من به غیر از خداوند هیچ آریایی ندارم و کاری هم به پادشاهی ویا مسائل دیگر ایشان ندارم. ایشان تا زمانیکه در راه خدا را برود من با او می ایستم اگر خلاف راه خدا را انتخاب کند با او میجنگم. ایشان قبول کرده و اشک از چشمانش جاری شد. بعد من به ایشان گفتم که اگر خواهان داشتن استقلال است این مسئله در قاهره با وجود شما میسر خواهد بود. ایشان با پادشاه مراکش که او را عمو جان میخواند صحبت کرد که از مصر به مراکش برویم و ایشان دربار مستقل خود را در آنجا شکل دهد. قرار شد من به پاریس رفته و از آنجا کارها را انظم دهم. به پاریس که رسیدم احمد اویسی از قاهره بمن زنگ زد که علیاحضرت نظر فرزند خود را در مورد رفتن به مراکش تغییر داده است و من به قاهره برگشته مسئله را سر و سامان بدهم. به قاهره برگشته و از فرزند شما جويا شدم که چرا نظر خود را تغییر داده است. گفت که شما به او گفته اید که اگر او از قاهره برود آنور سادات ناراحت میشود. به فرزند شما گفتم خودش پیش آنور سادات رفته جويا شود. آنور سادات به او گفت که اگر رضانرود او ناراحت خواهد شد. همان شب من و فرزند شما

ایشان بروند. دوم اینکه خاندان پهلوی مگر شخص خود شاه در امور سیاسی دخالت نکنند. و سوم اینکه شهپریار شفیق خود اقدامی نکرده و اقدامات او هماهنگ با تیمسار اویسی باشد. شاه را در بیمارستان نیویورک دیدم و پیشنهاد آقای انصاری را مطرح کردم. ایشان گفت اینها بهانه میاورند، بگذار همه گروه فعالیت خود را بکنند و هر کدام موفق تر بود ما از آن گروه حمایت بکنیم. آنقدر به ایشان اصرار کردم تا ایشان پیشنهاد آقای انصاری را قبول کرد. قرار شد به شما و شاهدخت اشرف نیز بگویم که در سیاست دخالت نکنید که کردم.

* در زمانیکه در پاناما بودید بواسطه فوت پدرم نتوانستم بشما بپیوندم. در آن زمان عراق وارد معرکه شد و پول های زیادی در اختیار دکتر شاهپور بختیار و تیمسار اویسی قرار داد و تیمسار اویسی به پاریس رفت و دائماً بمن زنگ میزد و از من میخواست بودم برای دیدار خانواده به امریکا آمدم.

* شما و همسر شما به قاهره رفتید. من پیش شما و ایشان آمدم. یکماه با شاه بودم که خاطرات آن بسیار است. اکثر ما با ایشان روز ها با هم قدم میزدیم و با هم صحبت میکردیم. بعد من بعنوان نماینده همسر شما میان تیمسار اویسی، دکتر شاهپور بختیار و سعودی ها به پاریس رفتم. بعد از یکماه که در پاریس بودم برای دیدار خانواده به امریکا آمدم.

* در نیویورک آقای هوشنگ انصاری مراد دید و گفت که بطوریکه به ایشان خبر رسیده حال شاه خوب نیست و من باید هر چه زودتر به قاهره برگشته و از شاه وصیتنامه سیاسی ایشان را جويا شوم. آقای رابرت ارماتورادیدم گفت آقای را کفلر میگوید ما تا بحال چندین بار جان شاه را نجات دادیم اکنون حال شاه خوب نیست و دارند شاه را میکشند. گروهی از بهترین دکترها را آماده کرده ایم که به قاهره برای معالجه شاه بفرستیم و شهبانو فرح زنگ زده که ایشان نیایند. هر چه زود تر به قاهره برگرد و نظر شهبانو را عوض کن. برای انجام دو مورد ذکر شده به طرف قاهره حرکت کردم. به لندن که رسیدم بمن خبر دادند که شاه فوت کرده است.

* در قاهره خانم دکتر لوسا پیرنیا که در تمام مدت تبعید در سمت دکتر عمومی شما و دکتر بچه ها و خانواده همراه شما بود، به من گفت که بعد از رفتن من از قاهره دو دکتر فرانسوی برای مداوای شاه به قاهره آمدند. ایشان شاه را بسیار بد معالجه میکردند و حتی اجازه دیدار خانم پیرنیا و یا دکتر آنور سادات را با شاه نمیدادند. وقتیکه فشار برای آمدن دکتر های امریکایی زیاد شد، این دو دکتر فرانسوی پیش شما میایند و به شما میگویند که اگر دکتر های امریکایی بیایند ایشان قهر کرده میروند. شما هم اجازه آمدن دکتر های امریکایی را نمیدهدید. و چند روز برای گرفتن تصمیم وقت میخواستند که شاه فوت میکند. شما هم از دوستان خود که بعد فوت شاه به قاهره میایند و اکثر مورد علاقه



انصاری و شهبانو فرح پهلوی

ندارید مرخص شوم. ایشان بمن گفت ایشان علاقه دارد و با من خواهد ایستاد. ایشان پیشنهاد ایجاد شورایی را کرد متشکل از خود ایشان، من، تیمسار اویسی، آقای شاهپور بختیار، آقای هوشنگ انصاری، دکتر هوشنگ نهاوندی، دکتر سید حسین نصر، تیمسار پالیزبان، و دو افسر جوان. تاکید شاه در سری بودن این شورا بود و به عقیده ایشان اگر این شورا علنی میشد دیگر ادامه کار آن از ارزش ساقط بود. در اینجا به صورت بسیار خلاصه از آنچه در اینمورد میان من و همسر شما گذشت میگذرم و انشاء الله در کتاب بعدی به این مورد و سایر مطالبی که میان من و ایشان گذشته است خواهیم پرداخت.

* بر اساس توافق میان من و شاه، من به نیویورک رفتم. آقای هوشنگ انصاری قبول کرد. تیمسار اویسی قبول کرد و از شاه خواستار چهل میلیون دلار پول شد. به مکزی یک برگشتم. در مورد چهل میلیون جواب شاه این بود که ندارد. به پاریس نزد آقای بختیار رفتم. تیمسار عقلی پور محبت کرد و مرا نزد ایشان برد. آقای بختیار بمن گفت به علیاحضرت بگویند به استراحت خود ادامه دهد و در امور سیاسی دخالت نکنند. و تمام افراد نامبرده مگر تیمسار اویسی مورد قبول ایشان نیستند، و تیمسار اویسی هم باید از ایشان دستور بگیرد. به مکزی یک برگشته و بعد از شرح ملاقات پیش ملک حسین برای واسطگی ایشان با سعودی ها برای گرفتن هزینه انجام اینکار رفتم. ملک حسین وقتی مرادید بسیار محبت کرد مرا بغل کرد و بوسید. گفت من قبل از انقلاب به ایران آمدم به شاه گفتم بیا با هم به میان مردم برویم. ببینیم مردم چه میخواهند و چه میگویند. من هم با شما (شاه) به میان مردم خواهم آمد و شما را همراهی میکنم. چند روز صبر کردم خبری نشد تهران را ترک کردم. مسئله شورا و گرفتن کمک از سعودی ها را مطرح کردم. گفت فردا برنامه سفر به سعودی دارم حتما مطرح خواهم کرد. آخرین صحبت ایشان با من این بود که اگر لازم باشد کتم را میفروشم و به حرکت شما کمک میکنم. در راه باز گشت از اردن در پاریس متوجه شدم که مسئله شورا لو رفته است و در نتیجه دیگر ادامه آن بی فایده است. در ضمن سعودی ها با من از طریق آقای جعفر راند تماس گرفتند که ترجیح میدهند ارتباط مستقیم با شاه از طریق من داشته باشند. و بعد با موافقت شاه من رابط میان سعودی ها و شاه در آن زمان شدم. در آن زمان شاه برای معالجه از مکزی یک به نیویورک آمد. من هم برای دیدار ایشان به نیویورک رفتم.

انصاری و دانشجویان کانون حزب رستاخیز را بهم ریختند ایشان آن گزارش را قبول نکرد و گفت من احمد را میشناسم و اینگونه گزارشات را پیش من نیاورید و در زمانیکه در جزیره کیش دوستان خانم شما به شاه شکایت کردند که شما به ما آزادی داده اید و احمد با آن مخالف است، همسر شما جواب داد احمد راست میگوید آن آزادی را که من به شما دادم پدر شما را در میاورد شما نمیفهمید.

* در یکی از تابستان های قبل از انقلاب من و شاه در نوشهر با هم به تنهایی بعد از دیدن فیلم سینمایی قدم میزدیم. بعد از قدم زدن ما وقتیکه ایشان بطرف خوابگاه میرفت، از من سؤال کرد این چه کسی است که نمیگذار د شبها فرح زودتر برگردد. من به ایشان گفتم لیلی ها، (لیلی دفتری و لیلی امیر ارجمند که از دوستان نزدیک شما بودند)

* در زمان انقلاب من رابط آیت الله شریعتمداری و شاه بودم. آیت الله پیشنهاد دادند که حزب اسلامی در ایران تشکیل شود و من رئیس آن بشوم که شاه قبول کرد.

پس من بشکر خداوند قبل از پیروزی انقلاب به همسر شما نزدیک بودم.

* بعد از پیروزی انقلاب من اولین بار همسر شما را در مراکش دیدم و اولین برخورد ایشان با من این بود که تو هم دائماً پیش شریعتمداری میرفتی. در آن زمان بقدری روحیه ایشان خراب بود که صحبت جدی با ایشان مشکل بنظر میرسید.

* در باهاما که در خدمت شما و ایشان بودم ایشان هنوز روحیه خوبی نداشت بحث های زیادی شد که انشاء الله در کتاب بعدی مفصلاً به آن خواهم پرداخت. هر گاه من و ایشان با هم تنها بودیم ایشان مرا ملت ایران محسوب میکرد و گلایه میکرد که شما ملت چرا با من چنین کردید؟ منته تا به این حد برای شما زحمت کشیدم این تعداد مدرسه دانشگاه و کارخانه احداث کردم و.... چرا با من چنین کردید؟ روحیه ایشان در آنجا نیز بسیار بد بود.

* در مکزی یک به دیدن شما و همسر شما آمدم. بخاطر دارم روزی در خدمت شما و همسر تان، با حضور دکتر سید حسین نصر و آقای دکتر هوشنگ نهاوندی که برای ترجمه کتاب همسر شما از متن فرانسه آن به انگلیسی و فارسی خدمت رسیده بودند، برای صرف ناهار نشستیم بودیم. همسر شما از من سؤال کرد که احمد در مورد آنور سادات در ایران چه فکر میکنند. جواب من به ایشان این بود که بعد از شما در ایران منفور ترین فرد آنور سادات است که شما از فرط خنده دستمال سفره را بدهان گرفته بودید. آقایان دکتر نصر و دکتر نهاوندی نیز می خندیدند و شاه قرمز شده بود ولیکن نه در آن زمان و نه بعد چیزی به من نگفت. آیا این نوع رفتار کسی است که میخواهد خود را به شاه نزدیک کند؟

* در همان سفر به شاه گفتم که شما که ایران را تحویل دادید من میخواهم سعی در بازگرفتن آن بکنم و اگر شما علاقه ای



انصاری و رضادور ویرجینیا

مرحوم علیرضا نیز خواهان ایجاد اقامه دعوی قانونی بر علیه من هستمید نیز مطلع شدم. علیرضا و شما هر دو در آن زمان از اینکه چنین دستوری را به وکلای سوییسی داده اید اظهار بی اطلاعی کردید. با آقای جکسون تماس گرفتم ایشان بمن گفت هر چه ایشان در جهت ایجاد صلح تلاش میکند وکلای سوییسی آن را خنثی میکنند. به این نتیجه رسیدم که رضا قصد باز پرداخت تعهدات خود را ندارد. فکر کردم شما و علیرضا میتوانید پول خود را از رضا بگیرید ولیکن دست سرمایه گذاران جزء بجایی بند نیست. از اینرو بمنیزان طلب ایشان بر روی خانه رضا گرو گذاشته و آن را به سرمایه گذاران جزء منتقل کردم که ایشان به پول خود برسند ولیکن دادگاه تمام آنها را به نفع رضا باطل کرد و ایشان به پول خود نرسیدند. بعد از آن من بسیار اصرار کردم که همه حسابداری میان ما به حکمیت سپرده شود و هر چه حکم گفت همه قبول کنند و اینکه من بر روی حکمیت اصرار میکردم این بود که فرزند شما پول مردم را پس بدهد و شما و شاهزاده علیرضا و سرمایه گذاران جزء به حق خود برسند. که فرزند شما قبول نکرد و بر علیه من در دادگاه اقامه دعوا کرد. که در بحث بعد به آن می پردازیم. نکته مهم اینست که در امریکا پول نقش اساسی در مسائل قضایی دارد و هزینه های دادگاه در آن بسیار بالاست و منطق فرزند شما این بود که ایشان و خانواده ایشان ثروت داشته و من ندارم. در جواب پیشنهادهای حکمیت من جوابی که غیر مستقیم از رضا می شنیدم این بود که ما پول داریم و تونداری پدرت را در می آوریم.

ایشان پول ها را خرج کرد و در زمانیکه ما در مراحل باز پس گرفتن ضرری که از شرکت EF Hutton بودیم بما حمله کرد، و باعث شد تا ما نتوانیم این ضرر را از ایشان پس بگیریم. بیان شما در موارد اینکه من خود را به ایشان نزدیک کردم و از ایشان کلاهبرداری کرده و یا پول ها را از دست دادم کاملاً از حقیقت به دور است. ایشان پولها را هزینه خود و کارهای خود کرد و از اینکه ما بتوانیم ضرر خود را از شرکت EF Hutton پس بگیریم با حمله بمن جلوگیری کرد.

* دوست دارم توضیح بدهم که با اینکه از سال ۸۷ میدانستم که وضع مالی سیستم در خطر است همان رفتاری را که با برادر و خواهر خود داشتم همان رفتار را با سایر سرمایه گذاران در بانک داشتم و با همه یکسان عمل نمودم و به شکر خداوند هیچ تبعیضی قائل نشدم. چقدر خوب بود که شما هم چنین میکردید. فرزند شما نمیتواند که از پول مردم در زمانیکه به نفع اوست استفاده کند و در زمانیکه وضع بر گشت از مسئولیت خود شانه خالی کند. تمام خواست من از فرزند شما این بود که ایشان قبول مسئولیت کرده و پول مردم را پس بدهد.

* شما میفرمایید "یک کلاهبرداری عجیبی از شاهزاده رضا کردن یا پول ها را از دست داد". میتوانم خواهش کنم بمن



انصاری و فرح در نوشهر

اشتباه نکنیم آنچه انصاری اظهار می داشت که باید انجام باشد به نظر میرسید که انجام بود. به گفته خود ایشان در آن زمان وکیل ایشان به همراه رییس بانک به ایشان میگویند در اینکه آیا ایشان بتوانند به صندوق دسترسی داشته باشد شک است و ایشان بلا فاصله مرا مورد اقامه دعوی قانونی قرار میدهد. یا ایشان نمی توانست بمن یک تلفن کند و از من بخواهد که اگر ابهامی پیش آمده من سعی در رفع آن ابهام بکنم. من که اصلاً خبر نداشتم. بعد از آن وکیل ایشان آقای جکسون پیش من به اتلانتا آمد و به من گفت که هیچ دعوائی میان من و ایشان نیست و حتی رضا حاضر است مبلغی برای زحمات چند سألّه من بپردازد ولیکن ایشان قصد باز پرداخت پولهایی را که (از سرمایه گذاران جزء) قرض کرده است ندارد. من به آقای جکسون گفتم که اگر از جانم بگذرم نمیگذارم ایشان چنین کند. ملاقات بعدی مادر دفتر آقای جکسون در نیویورک با حضور رضا بود. به خاطر دارم وقتیکه آقای جکسون مرا به دفتر خود همراهی میکرد به او گفتم که انشالله کتک کاری نشود. وقتی رضا را دیدم در عوض کتک کاری مرا بغل کرده بوسید. در آن جلسه ایشان قبول کرد تا پول ها را پس بدهد. منم هم خوشحال به تمام سرمایه گذاران جزء خبر دادم که سرمایه ایشان در خطر نیست. دو هفته بعد از طرف وکلای سوییسی فرزند شما نامه خصمانه ای که خلاف توافقات جلسه دفتر آقای جکسون بود دریافت کردم. در آن نامه از اینکه شما و

دادم و قرار بر این شد که ایشان به سوییسی رفته و مقداری پول از وکلای سوییسی گرفته در اختیار ما بگذارند تا ما انشاء الهی بتوانیم خود را به تابستان برسانیم. در ضمن ما از منابع دیگر نیز سعی در تهیه پول داشتیم و امید فراوان در گرفتن پول خود از شرکت EF Hutton داشتیم. ایشان از ۲۰۰ هزار دلار قرض شده ۱۰ هزار دلار را که من توسط آقای شهبازی به ایشان دادم نقداً گرفت و برای فراهم کردن پول برای سیستم مالی خود به سوییسی رفت. قبل از رفتن به من تلفن کرد و کلی از من قدر دانی کرده و گفت که چقدر مرا دوست دارد و از من ممنون است. در زمانیکه ایشان در سوییسی بود بما خبر دادند که تمام حسابهای بانکی ما در سوییسی مسدود شده و بر علیه من اقامه دعوا شده است. اول فکر کردم جمهوری اسلامی است ولیکن روشن شد که این اقامه دعوا از طرف فرزند شما ایجاد شده است. به گفته خود ایشان که سند آن موجود است، ایشان به اتفاق آقای احمد اویسی و وکیل خود آقای ژان پیر کوتیه به بانک میروند و خواستار دسترسی به جعبه امانات میشوند. بانک با کلبیدی که من در اختیار ایشان قرار داده بودم و امضاء ایشان که من از ایشان گرفته و در اختیار بانک گذاشته بودم، صندوق را برای ایشان باز میکنند. به گفته خود ایشان که با قید قسم در بازپرسی دادگاه انجام شد، ایشان اظهار کرد «من با یک نگاه پی بردم که آنچه انصاری در مورد محتویات جعبه ادعا میکرد طبق واقعیت بود. البته یک چیز را

بدون اطلاع شما قاهره را به قصد مراکش ترک کردیم و بخاطر دارم خدا بیامرز شاهزاده علیرضا نیز ما را مشایعت کرد. از فرادای آن روز جنگ میان من و شما به صورت علنی شروع شد. من در ادامه این مطلب به مسائل خصوصی و سیاسی حتی مسائل مالی که میان من و فرزند شما گذشته اشاره نمیکنم تنها به مسائل مالی میپردازم که در جواب گفته های شما ما را بحقیقت نزدیکتر میکند. از آغاز همکاری مالی من و فرزند شما سیاست ما با توافق کامل فرزند شما بر آن بود که ما می باید بدنبال در آمد های بالا برویم زیرا هزینه ایشان با سرمایه ایکه ایشان در اختیار قرار داده بود همچوانی نداشت. اگر چنین نمیکردم کل سرمایه در مدت کوتاهی خرج میشد. در ضمن با کمک وکلای ایشان برای ایشان بانکی تأسیس کردیم و یکی از دلایل تشکیل این بانک این بود که بگفته وکلای ایشان، گرفتن بانک و اموال آن برای جمهوری اسلامی مشکل تر از گرفتن اموال یک شرکت است. به شکر خداوند کار های مالی ما در سألّهای اول بسیار موفق بود. اطرافیان و فامیل نیز خواستار آن شدند که کار های مالی ایشان را گروه مالی فرزند شما انجام دهد. من به ایشان گفتم که شرایط فرزند شما با ایشان که تمام سرمایه ایشان بسیار محدود است فرق میکند. قرار شد ایشان پول خود را با بهره ۱۲ درصد در بانک ایشان بگذارند. بانک آن را با همان بهره به پسر شما قرض بدهد. به شکر خداوند در آمد حاصله سألّهای اول خیلی بیش از ۱۲ درصد بود. پسر شما ۱۲ درصد از سود حاصله را به بانک خود پس داده و تفاوت آن به ایشان تعلق میگرفت. و این یکی از راههای اضافه کردن در آمد ایشان بود. ما این گروه را سرمایه گذاران جزء میخواندیم. در سال ۱۹۸۶ شما و شاهزاده علیرضا نیز خواستار آن شدید که قسمتی از اموال شما را من اداره کنم. من آن قسمت از اموال شما و مرحوم علیرضا را نیز به همین سبک در بانک فرزند شما قرار دادم ولیکن با بهره ۱۷ درصد. سیاست ما بر آن بود که اگر ضرری ایجاد میشد حق اول با سرمایه گذاران جزء بود بعد از پرداخت پول ایشان باید پول شما و مرحوم علیرضا پرداخت میشد و مازاد آن متعلق بفرزند شما بود، زیرا که اموال شما و دیگران قرض به ایشان بود و ایشان از تفاوت در آمد حاصله و بهره ای که قبلاً قرض خود میپرداخت استفاده میکرد. در سال ۱۹۷۸ شرکت EF Hutton بواسطه دادن اطلاعات غلط به ما باعث ضرر هنگفتی شد. با موافقت فرزند شما و با کمک وکلای ایشان با دادن ۲۰۰ هزار دلار به وکیلی که در این نوع کار تبخّر داشت بر علیه این شرکت اقامه دعوا کردیم. مسئله دادگاه طول کشید. ما باید هزینه های ایشان و بهره ها را کما فی سابق پرداخت میکردیم. در ماه مارچ سال ۸۹ پول ما به آخر رسید. ایشان دائماً بمن گوشزد میکرد که در تابستان آن سال ۲۰۰ میلیون دلار به سیستم مالی خود وارد خواهد کرد. با نظر ایشان در ماه مارچ من ۲۰۰ هزار دلار قرض کرده و هزینه ها را



آخرین تولد شاه در مکزیک

بالا حرکت کردیم که در بسته شد. بشکر خداوند بعد از ۲۰ سال مرحله ششم را رد کرده وارد مرحله ۷ شدم. پس بشکر خداوند ملکوت آسمانها را بدست آورده ام. چند مرحله تکامل را طی کرده ام و انشاء الله خداوند پیروزی کامل عطا خواهد فرمود، چه خداوند قول آن را بامن داده است و خداوند خلف وعده نمی فرماید.

علاوه به تعهدی که به خداوند دارم، پدر و پدر بزرگ من بشکر خداوند نام نیک برای من باقی گذاشتند من نمیتوانم اجازه بدهم به خاطر اینکه فرزند شما حاضر به قبول مسئولیت کارهای خود نیست این نام نیک را به لجن بکشد.

خداوند را بی نهایت شکر میکنم و تسلیم امر و رضایت او هستم. چون در همه امور عالم توکل به او دارم شکی ندارم که آنچه پیش آمده خیر کامل و بهترین است و تا زمانیکه توکل به او دارم این چنین خواهد بود.

خوب بکنیم به خود کرده ایم و بد بکنیم به خود کرده ایم. شما به خودتان بد کرده اید، من به خود خوب میکنم و بشما عرض میکنم. ما تنها مسئول عمل خود هستیم. تنها نسبت به خدا مسئولیم و در حد توانایی خود مسئول هستیم. حضرت عیسی (ص) میفرماید حقیقت را پیدا کنید و حقیقت شما را آزاد میکند. حضرت میفرماید به خودتان راست بگویید. شما باید حقیقت را پیدا کرده به خود راست گفته و قبول مسئولیت بفرمایید. چون تنها به خدا مسئولید پس باید به درگاه خداوند استغفار کنید. همانطوری که خودتان معتقدید حقیقت یافته شده را بیان کنید تا قدمی در غلبه نور بر تاریکی بردارید. بیایید به خودمان و دیگران راست بگوییم. حق و حقیقت است که ما را به رستگاری میرساند نه ظلم و دروغ. حدود یکسال قبل از انقلاب خوبی دیدم. به شکر خداوند در مکه بودیم. شما و گروه شما در یک ضلع مکه و من در ضلع دیگر آن بودم. من از شما دعوت میکردم که رو بکعبه نماز بخوانید. دیدم در جهت عکس به کعبه نماز میخوانید. بعد دیدم شما مرا صدا میزنید که احمد، احمد ما حاضریم. نگاه کردم دیدم که کعبه نیست. در جای خالی کعبه مرمزان سفیدتر از مرمز دور آن بود.

خداوند در سوره زمر آیه ۵۳ میفرماید: «بدرگاه خدای بتوبه و انابه باز گردید و تسلیم امر او شوید بیش از آنکه قهر خدا فرارسد و هیچ ان زمان نصرت و نجاتی نیاید.»
در سوره شورا آیه ۴۷ میفرماید: «دعوت خدای خود را اجابت کنید بیش از آنکه بیاید روزی که نه از قهر خدا راه نجاتی یابید و نه ملجأ و پناهی دارید و نه بر عذابی که از کرده خود مستحق آن شدید کسی از شما دفاع و انکاری تواند کرد.»

در سوره محمد (ص) آیه ۱۹ میفرماید: «باز هم بدان که هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و تو بر گناه خود و برای مردان و زنان با ایمان امرش طلب و خدا منازل انتقال شما به عالم آخرت و مسکن همیشگی شما را میداند»

حضرت عیسی (ص) فرمود خدا با آنها را ببخش چون آنها به آنچه میکنند آگاه نیستند. من از درگاه یگانه خدای بزرگ برای شما طلب خیر میکنم. انشاء الله خداوند همه ما را به راه خود که راه راست است هدایت بفرماید.

که یکی هست و هیچ نیست جز او، وحده هو لا اله الا هو.

احمد علی مسعود انصاری



انصاری، فرح در نوشهر



انصاری فرح گنجانان پادشاه سابق، پونا، وگنکور اساتذات و بچه ها، جعفر پهلوی، شهبانو، شهرام فرزندان، اسفندیار در سنت مورس، جر. سوسیس

آسمانها را به دست بیاورم حتما میارزد. ۲۱ سال پیش زمانی که بخاطر کارهای فرزند شما فشار بسیار بر من بود شیخی بخداوند عرض کردم حضرت عیسی (ص) میفرماید که اگر شما یک جو ایمان داشته باشید میتوانید کوهی را حرکت دهید من که دیگر تحمل ندارم. آن شب خواب دیدم که خانمی با صدای رسا بامن میگفت که تمام اتفاقاتی که برای تو افتاده برای تکامل تو است و تکامل ۱۱ مرحله دارد و تو در مرحله سوم هستی که از خواب بیدار شده و به خداوند عرض کردم بقیه آش باشد برای آن دنیا زیرا من تحمل مرحله سوم را نیز ندارم. خداوند بزرگی فرمود و مرا حفظ کرد. در تابستان گذشته از خداوند سؤال کردم من اکنون در چه مرحله ای هستم؟ بمن الهام شد قرآن را باز کنم. آیه آمد که تو بهتر است صبر کنی تا خودم بتو بگویم. چند ماه بعد خواب دیدم که در دنیای دیگری هستم، با خانم خودم سوار آسانسوری شدیم و قصد رفتن به طبقه ۱۱ را داشتیم. من آسانسور را با دست هندل میزدم و بالا می بردم. در آسانسور باز شد. بیرون آمدیم. متوجه شدم طبقه ششم است. گفتم این طبقه ای نیست که میخواهم در آن باشم. به آسانسور برگشتم و در بسته شد و بطرف

خواستار غلبه روشنایی بر تاریکی هستید پس چرا چنین کردید؟ خداوند در قرآن کریم سوره بقره آیه ۱۸۸ میگوید «مال یکدیگر را بناحق مخورید و کار را به محاکمه قاضیان نیفکنید که بوسیله رشوه و زور پاره ای مال مردم را بخورید با اینکه شما بطلان دعوی خود را می دانید»

می بینید که این من نیستم که محکوم شده ام، بلکه سیستم قضایی امریکا است که با انجام ندادن وظیفه خود محکوم شده است. ظلم کرده اید. به ظلم خود افتخار میکنید، و به ظلم خود ادامه میدهید.

*** خداوند در سوره جا ئیه آیه ۱۹ میفرماید «آن مردم ترا از اراده خدایی نیاز نکنند و ستمکاران عالم در ظلم و ستم دوستدار و مد کار یکدیگرند و خدا دوستدار متقیان است»**

در خاتمه علاوه بر مطلبی که خدمت شما گفتم بد نیست که مطالب زیر را اضافه کنم.

همانطوری که خودتان فرمودید من همیشه ادعا کرده ام که برای خدا کار میکنم. به شکر و بزرگی پروردگار تنها ارباب من خداوند است و تنها در راه رضایت او قدم برمیدارم. تا آنجایی که شما اهداف خداوندی داشتید با شما همراه بودم و زمانیکه خلاف راه خدا رفتید علیه شما ایستادم. به خاطر حفظ آبروی شما وارد آن مسائل نمیشوم. شما خودتان بهتر واقفید. همین روش را در مورد فرزند شما اتخاذ کردم و او را همیشه به راه خیر دعوت کردم برای نمونه نظر شما را به یکی از اظهارات ایشان که بارها آن را در زمانیکه در دادگاه بودیم در مورد چگونگی کمک فرزند شما به مردم تکرار کرد جلب میکنم: «انجام این کارها به اینصورت بود که آقای انصاری به نزد من میامد و میگفت فلان فرد تقاضای کمک کرده است. در بسیاری از اوقات من به آقای انصاری می گفتم که نگاه کن! دائما افرادی می آیند و تقاضای کمک می کنند، تو میدانی که من از این کمک خواسته ها خسته شده ام. تا چه زمانی اینها فکر میکنند که من میتوانم به این کار ادامه دهم؟ حال نتیجه کار من بستگی به این داشت که آقای انصاری چقدر اصرار میکرد، تا سر انجام مرا متقاعد بکمک نماید و من نیز عاقبت میگفتم باشد، به این فرد کمک میکنم. در مورد این نوع کمک به مردم ۹۹ در صد از مواقع آقای انصاری به نزد من آمده و از طرف دیگران و یا خودش سؤال میکرد که آیا من حاضر به مردمی که احتیاج دارند کمک کنم و یا خیر.»

من تا روزی که ایشان عمل خیری انجام می داد که موجب رضایت خداوند است، با ایشان بودم و روزی که ایشان خلاف رضایت خداوند عمل کرد و قصد آن نمود که مال مردم را پس ندهد، جلوی او ایستادم و هر چه را در دنیای مادی داشتم در این راه گذاشتم. با تمام ظلم هایی که صورت گرفت هیچگاه از رحمت بی نهایت خداوند نا امید نشدم و امروز هم شک ندارم خداوند به من پیروزی دنیوی را نیز عطا خواهد فرمود. حضرت عیسی (ص) میفرماید «رحمت باد بر انهایی که بخاطر حق مورد ظلم واقع میشوند چه ملکوت آسمانها از ایشان است» اگر قرار باشد من این همه ظلم را از طرف فرزند شما تحمل کنم و ملکوت

بفرمایید من چه کلاهبرداری عجیبی از شاهزاده رضا کرده ام؟ زیرا در دادگاه که بمن اجازه دفاع از خود را ندادند و مرا با حکم غیابی بدون اینکه هیچ یک از موارد مورد اتهام مورد بررسی قرار بگیرد محکوم کردند. خواهش میکنم مورد و یا موارد مطرح شده را بفرمایید تا من نیز اجازه دفاع از خود را در دادگاه افکار عمومی که به شکر خداوند حتما عدالتش از دادگاهی که بر اساس پول و بیعدالتی بنا گذاشته شده بیشتر است - داشته باشم.

*** شما میفرمایید در دادگاه محکوم شد. به شکر و بزرگی پروردگار کل چگونگی اتفاقات این دادگاه به صورت مستند در کتاب من و رضا نگاشته شده است. در این دادگاه به صورت بسیار ناعادلانه بر علیه من حکم غیابی صادر شد. هیچکدام از موارد مورد اتهام مورد بررسی قرار نگرفت. بر اساس اینکه من محکوم هستم و هر چه فرزند شما بگوید مورد قبول، و آنچه من بگویم از اعتبار خارج است، کار به بازرس حسابداری دادگاه برای حساب داری سپرده شد. در این شرایط کاملا غیر عادلانه بازرس حسابداری در گزارش خود نوشت که حداقل چیزی را که میتوان گفت اینست که اعمال فرزند شما برای اینکه من بتوانم مدارک لازم را برای انجام حسابداری ارائه دهم، برای من مشکل کرده است. (زیرا به خاطر اعمال فرزند شما در سوئیس من قادر به ارائه این مدارک در زمان تعیین شده در دادگاه نبودم. ایشان بر علیه من در سوئیس شکایت جنایی کرد. بر اساس آن شکایت پلیس سوئیس تمام مدارک مالی ما را توقیف کرد و بعد از من خواسته شد مدارکی را که من به خاطر توقیف پلیس سوئیس قادر به تهیه آن نبودم در زمان تعیین شده به دادگاه امریکا ارائه کنم). بازرس ادامه میدهد که از ۷ سال حسابداری او تنها یکسال را به صورت کامل انجام داده و هر چه من ادعا میکنم درست است. و بقیه سالها را نمیتواند انجام دهد زیرا وقت نیست. بر اساس یک حسابداری که بصورت کامل انجام نشده، مرا بدهکار اعلام کرده اید. ضرر شرکت EF Hutton را که بیش از پنج و نیم ملیون دلار بود به گردن من انداختید، و دادگاه ادعا کرد که فرزند شما نمیدانسته و در نتیجه مسئول نیست، در صورتیکه فرزند شما در دادگاه شهادت داد که میدانسته، و کیل ایشان در دادگاه شهادت داد که از من خواست تا بفرزند شما بگویم، و بعد فرزند شما تلفنی به او تأیید کرد که من به او گفته ام. و فرزند شما برای وکلای سوئیس خود نامه نوشته که همه این مطالب را میداند و تأیید میکند و همه مطالب بالا بدادگاه داده شده و هنوز دادگاه رأی میدهد که ایشان نمیداند و من مسئول هستم. آیا آراء این دادگاه عادلانه است؟ بر اساس حکم غیابی که هیچکدام از موارد مورد اتهام مورد بررسی قرار نگرفته و حسابداری ناقص، از دادگاه بر علیه من حکم گرفتید و خانه مرا حراج کردید و زمانیکه مادر بزرگ من (خاله بزرگ شما) فوت کرد ما پول خاکسپاری ایشان را نداشتیم و تنها کمکی نکردید بلکه به خاطر فشار به من، دوستان شما (به کمک کنندگان احتمالی) زنگ میزدند که دیگران نیز کمک نکنند.**

*** شما ملیونها دلار خرج کردید که حق را ناحق کنید. شما که**